بازاندیشی در مورد جهانی بدون آمریکا



توماس پیکتی
پروفسور اقتصاد در مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی

آمریکا دیگر کشوری قابل‌اتکاء تلقی نمی‌شود. برای شماری از ناظران، این واقعیت تازگی ندارد. جنگ عراق، که در سال ۲۰۰۳ آغاز شد، جنگی با بیش از ۱۰۰ هزار کشته، بی‌ثباتی مزمن منطقه‌ای و احیای نفوذ ژئوپلیتیکی روسیه پیش‌تر پرده از پیامدهای فاجعه‌بار غرور نظامی آمریکا برداشته بود. با این‌حال، بحران فعلی از سنخی متفاوت است؛ چراکه اساس و بنیان اقتدار اقتصادی، مالی و سیاسی این کشور را در معرض تهدید قرار داده است. آمریکا امروز چهره‌ای سرگشته و ناهماهنگ یافته؛ کشوری تحت رهبری فردی بی‌ثبات و دمدمی‌مزاج، بی‌آنکه سازوکار تعادل‌بخش (و مهارکننده) دموکراتیکی در برابر او عمل کند.

برای تصور آینده، نخست باید نقطه‌عطف تاریخیِ پیشِ رو را به‌درستی فهم کنیم. اگر «ترامپیست‌ها» به چنین سیاست خشن، تهاجمی و نومیدانه‌ای متوسل شده‌اند، از آن‌روست که در برابر روند زوال اقتصادی آمریکا، فاقد هرگونه راهبرد معنادار و مؤثری هستند. بر پایه‌ی شاخص «برابری قدرت خرید»، معیاری که حجم واقعی کالاها، خدمات و تجهیزات تولیدشده در هر سال را می‌سنجد، تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۱۶ از آمریکا پیشی گرفت. امروز این میزان بیش از ۳۰ درصد بیشتر از تولید ناخالص داخلی آمریکاست و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۵ به دو برابر آن برسد. حقیقت آن است که آمریکا در حال واگذاری مهار و سلطه‌ی خود بر نظام جهانی است.

آنچه وضعیت را وخیم‌تر می‌کند، انباشت ساختاریِ کسری‌های تجاری آمریکا است که سطح بدهی خارجی دولتی و خصوصی این کشور را به حدی بی‌سابقه رسانده است. پیش‌بینی می‌شود این رقم تا سال ۲۰۲۵ به ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی برسد. جهش در نرخ‌های بهره می‌تواند آمریکا را ناگزیر به پرداخت جریان‌های عظیم بهره به دیگر کشورها کند؛ پرداخت‌هایی که تاکنون با اتکاء به سلطه‌ی ساختاری بر نظام مالی جهانی توانسته از آن فرار کند. از همین زاویه است که بهتر می‌توان پیشنهاد جنجالی اقتصاددانان ترامپیست برای اعمال مالیات بر پرداخت‌های بهره به دارندگان خارجی اوراق قرضه‌ی آمریکا را بهتر درک کرد. از سوی دیگر، ترامپ با صراحتی بی‌سابقه به دنبال پر کردن خزانه‌ی کشور از طریق مصادره‌ی منابع معدنی اوکراین و همچنین چشم‌داشت به تصاحب گرینلند و پاناما است.

از منظر تاریخی نیز، شایان تامل است که برای این کسری تجاری مزمن آمریکا، که به‌طور میانگین سالانه بین ۳ تا ۴ درصد تولید ناخالص داخلی از ۱۹۹۵ تا ۲۰۲۵ را شامل می‌شود، تنها یک نمونه تاریخی قابل مقایسه با اقتصادی در همین

ابعاد می‌توان ذکر کرد و آن میانگین کسری تجاری قدرت‌های استعماری بزرگ اروپا (شامل انگلیس، فرانسه، آلمان و هلند) در فاصله‌ی ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴ است که تقریبا با آن هم‌خوانی دارد. تفاوت بنیادین آنجاست که آن کشورها دارای حجم عظیمی از دارایی‌های خارجی بودند؛ دارایی‌هایی که از محل بهره‌ها و سود سهام دریافتی، درآمدی چنان کلان فراهم می‌کرد که نه‌تنها کفاف جبران کسری تجاری را به آن‌ها می‌داد، بلکه این امکان را فراهم می‌آورد که مازاد مطالبات خارجی را در سراسر جهان انباشت کنند.

ترامپ در جوهره‌ی خود چیزی نیست جز بازمانده‌ای ناکام از نسل رهبران استعماری. همچون قدرت‌های استعمارگر اروپای پیشین، او در سودای آن است که «صلح آمریکایی» (*)، از سوی جهانی سپاسگزار با یارانه‌هایی دائمی پاداش یابد، تا به این ترتیب کسری‌های مزمن آمریکا برای همیشه تأمین مالی شوند. اما واقعیت آن است که قدرت ساختاری آمریکا در حال افول است و عصر حاضر دیگر ظرفیت پذیرش گونه‌هایی از استعمارگری خشن، آمرانه و افسارگسیخته را ندارد. «ترامپ»، غرق در ارجاع‌های ارتجاعی و واپس‌نگرانه‌اش، به‌نظر نمی‌رسد دریابد که آمریکا پس از ۱۹۴۵ بر بنیانی متفاوت از آنچه اروپا نمایندگی می‌کرد بنا نهاده شد: گسستی آشکار از نظم استعماری پیشین و تاسیس الگویی نوین از توسعه بر مبنای آرمان‌های دموکراتیک و برتری آشکار آموزشی نسبت به سایر نقاط جهان. با چنین بی‌اعتنایی‌ای به آن میراث، او شالوده‌ی مشروعیت اخلاقی و حیثیت سیاسی‌ای را فرو می‌ریزد که رهبری آمریکا بر آن استوار بوده است.

در برابر این فروپاشی چه باید کرد؟ نخست، باید خطاب به کشورهای جنوب جهانی، ایده‌ی تأسیس نظمی نوین از چندجانبه‌گرایی اجتماعی و زیست‌محیطی را مطرح ساخت؛ نظمی که بتواند جایگزین چندجانبه‌گرایی لیبرالِ ورشکسته و بی‌اعتبار کنونی شود. اروپا باید سرانجام با شجاعت از اصلاح ساختاری در نظام حکمرانی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی حمایت کند؛ اصلاحی که به عبور از سازوکار سانسورکننده، مبتنی بر حق رای محدود (تصمیم‌گیری و تخصیص قدرت رای بر اساس میزان سهم مالی کشورهای عضو)، فعلی بینجامد و جایگاه واقعی کشورهایی چون برزیل، هند و آفریقای جنوبی را در معماری اقتصاد جهانی به رسمیت بشناسد. در غیر این‌صورت، چنانچه اروپا به هم‌پیمانی با آمریکا در انسداد این گذار ضروری ادامه دهد، کشورهای بریکس (متشکل از برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) ناگزیر به ایجاد ساختاری موازی در نظم بین‌الملل خواهند شد؛ ساختاری به رهبری چین و روسیه.

اگر منطقه‌ی جنوب صحرای آفریقای طی دهه‌های گذشته از مزایای شرایط تجاری منصفانه‌تری برخوردار بود، این امکان را می‌یافت تا در زیرساخت‌های عمومی، نظام آموزشی و خدمات بهداشتی خود سرمایه‌گذاری مؤثرتری کند. با این‌حال، آنچه رخ داده، چیزی جز نبردی دلیرانه از سوی دولت‌هایی با منابعی به‌غایت محدود نبوده است. (به رغم تمامی تلاش‌ها آن‌ها تنها توانستند) برای آموزش ابتدایی و متوسطه هر کودک تنها حدود ۲۰۰ یورو در سال، برحسب برابری قدرت خرید، اختصاص دهند؛ رقمی که در نرخ‌های جاری ارز به کمتر از ۶۰ یورو می‌رسد. این در حالی است که در کشورهای شمال جهانی، هر کودک از ۴۰ تا ۵۰ برابر این سطح (۸ هزار یورو در اروپا و ۱۰ هزار یورو در آمریکا) بهره‌مند است

اروپا نیز در سال ۲۰۲۴ خطایی راهبردی و پرهزینه مرتکب شد؛ آن‌گاه که در نشست گروه ۲۰، در همراهی با آمریکا با «ابتکار عدالت مالیاتی» پیشنهادی برزیل مخالفت کرد و به تشکیل یک «پیمان‌نامه‌ی چارچوبی درباره‌ی مالیات‌ستانی منصفانه» در سازمان ملل رای منفی داد. این موضع‌گیری‌ها صرفا به‌منظور حفظ انحصار «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» و به‌بیان دقیق‌تر، صیانت از سلطه‌ی باشگاه کشورهای ثروتمند، بر موضوعاتی اتخاذ شد که چنان مهم تلقی می‌شوند که نباید در اختیار فقیرترین کشورها قرار گیرند.

اروپا باید در نهایت نقش خود را در عدم تعادل‌های تجاری جهانی به رسمیت بشناسد. آسان است که مازادهای به‌طور عینی زیاد چین را سرزنش کنیم. چین امروز مانند قدرت‌های غربی پیشین، از قدرت خود برای پرداخت کمتر به مواد اولیه و غرق کردن بازار جهانی در کالاهای تولیدی استفاده می‌کند. این راهبرد اتفاقا به‌طور قابل توجهی به نفع شهروندان چینی نیست، کسانی که می‌توانند از دستمزدهای بالاتر و سیستم تامین اجتماعی مناسب‌تر بهره‌مند شوند.

حقیقت این است که اروپا به‌شدت دچار کم‌توجهی و عقب‌ماندگی عامدانه‌ای در مصرف و سرمایه‌گذاری در سرزمین خود شد. در فاصله‌ی زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴، تراز تجاری آمریکا در حوزه‌ی کالاها و خدمات به‌طور میانگین هر ساله با کسری حدود ۸۰۰ میلیارد دلار مواجه بوده و در مقابل، اروپا توانست در همین بازه زمانی، به‌طور متوسط مازادی برابر با ۳۵۰ میلیارد دلار ایجاد کند که تقریبا برابر با متوسط مازاد تجاری کشورهای چین،

ژاپن، کره‌جنوبی و تایوان مجتمَعاً (۴۵۰ میلیارد دلار) است. اروپا باید فراتر از احیای بودجه نظامی آلمان یا مباحثات کنونی در خصوص وضع مالیات مرزی کربن، پس از مدت‌ها تامل و تاخیر به یک مدل توسعه فعال و متفاوت با عنایت معقول به ملاحظات اجتماعی، زیست‌محیطی و برابری بیاندیشد.

پانویس:

* عبارت لاتین «پاکس آمریکانا» به معنای «صلح آمریکایی» به دوران پس از جنگ جهانی دوم اشاره دارد که آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی ظهور می‌کند. در این دوره، آمریکا به‌طور گسترده‌ای بر ساختارهای اقتصادی و سیاسی جهانی تسلط یافت و بسیاری از توافقات و قوانین بین‌المللی تحت نفوذ این کشور قرار گرفت. مشابه این عبارت «پاکس رومانا» به معنای «صلح رومی» است که طی آن امپراتوری روم در حدود ۲۰۰ سال (از ۲۷ پیش از میلاد تا ۱۸۰ پس از میلاد) در اوج شکوفایی خود قرار گرفت و در این مدت، جنگ‌ها به‌طور قابل توجهی کاهش یافتند و ثبات اقتصادی و اجتماعی در سرزمین‌های تحت سلطه امپراتوری روم برقرار شد.

اصطلاحات:

- Carbon Border Tax = مالیات مرزی کربن
- Censitary System = ساختار مبتنی بر قدرت رأی محدود
- Disoriented = سردرگم
- Framework Convention On Fair Taxation = پیمان‌نامه‌ی چارچوبی برای مالیات‌ستانی منصفانه
- Military Hubris = غرور نظامی
- Pax Americana = صلح آمریکایی
- Refill The Coffers = پر کردن خزانه / انباشت مجدد منابع مالی

منابع:

- .دش رشتنه دنومول ه‌مانزور رد 1404 ن‌یدرورفِ ۲۵ ه‌کی‌تشادداِ
- https://www.lemonde.fr